

نگاهی به دروازه غار

۴



■ نویسنده:
احمد مسجدجامعی
■ ناشر: ثالث

کتاب «نگاهی به دروازه غار» نوشته احمد مسجدجامعی، اثر تقدیرشده در جایزه جلال، به معرفی محله دروازه غار تهران و شرح تاریخ این منطقه‌ی قدیمی پایتخت می‌پردازد. نویسنده در این کتاب با استناد به دیدار خود از محله دروازه غار به ۱۶۲ موضوع از جمله زندگی در اطراف دروازه غار، دسته طیب، پسران رمضون یخی، مسجد هرندی، کوچه شوشتری، بازارچه قدیمی و... پرداخته است.

قطار باز

۵



■ نویسنده:
احسان نوروزی
■ ناشر: چشمه

این کتاب اثر شایسته تقدیر بخش مستندنگاری جایزه جلال، ماجرای یک سفر ریلی است که اواسط شهریور ۱۳۹۵ از ایستگاه راه آهن تهران شروع شد، این سفر نوعی سفر از جنس سفر جست‌وجوگرانه است که نویسنده به دنبال پاسخ‌هایش؛ این سفر هم به نوعی از همان نقطه ایستگاه راه آهن تهران شروع شده است. این کتاب روایت سفری شخصی است که در آن نویسنده دنیای تازه‌ای را تجربه می‌کند.

از قیطره تا اورنج کانتی

۶



■ حمیدرضا صدر
■ ناشر: چشمه

این کتاب از جدال و مبارزه قهرمانی که همیشه فوتبال، سینما و ادبیات و تاریخ را در هم ادغام می‌کرد، می‌گوید. از رویاهای رسیده و نرسیده، از بردها و باخت‌ها و از نبردهای نابرابر. این بار داستان متفاوت است. داستان زندگی نویسنده است. زندگی دکتر حمیدرضا صدر در دوره‌ای خاص از زندگی اش. دوره‌ای که به نبرد ناعادلانه پرت شده. نبرد آقای نویسنده با سرطان.

نمایی از فیلم تنگه ابوقریب



آب در جنگ حضور داشتند که همان ساعت اولیه تمام شده بود. از ساعت ۱۲ شب عملیات در دشت ابوقریب شروع می‌شود و تا ۱۲ ظهر که با عراقی‌ها می‌جنگیدند، دسترسی به آب نداشتند. ساعت‌های پایانی عملیات که در گرمای خوزستان اتفاق می‌افتد، شرایط وحشتناکی برای رزمندگان به وجود می‌آورد و تعدادی از رزمندگان در اثر همین تشنگی به شهادت می‌رسند. وقتی از عملیات تنگه ابوقریب صحبت می‌کنیم، واژه‌ای که در ذهن رزمندگان کلید می‌خورد، همین عطش است.»

تصویری که نویسنده از ۲۴ ساعت دلهره و تشنگی در آن عملیات می‌دهد، تصویری است که دل هر خواننده‌ای را به درد می‌آورد، به راستی که داستان تنگه ابوقریب و قهرمان‌هایش، یکی از عجیب‌ترین و سوزناک‌ترین و تراژیک‌ترین داستان‌های جنگ، نه تنها در ایران، که در سراسر تاریخ جنگ‌های در سراسر جهان است؛ داستانی که بخش‌هایی از آن را در فیلم «تنگه ابوقریب» دیده‌ایم، اما همه آن را نه؛ شاید تصویری که جواد کلاته‌عربی در این کتاب به ما می‌دهد، تصویری جامع‌الاطراف است که قصه آن ۲۴ ساعت را پیش روی ما زنده می‌کند.

آنطور که از روایت‌های کتاب برمی‌آید، نگارش این اثر نیز به مانند عملیات تنگه ابوقریب، کاری جانفرسا بوده است؛ مصاحبه با ۵۰ نفر از رزمندگان گردان عمار، از فرمانده لشکر تا بعضی از نیروهای اطلاعات عملیات، مخابرات و فرمانده گردان عمار تنها بخشی از این کار بوده است. آنطور که کلاته عربی می‌گوید او حدود ۷۰ جلسه مصاحبه انجام داده است. اما همه کتاب این مصاحبه‌ها نیست، بلکه بخشی از اطلاعات نیز از طریق اسنادی که در رابطه با این عملیات وجود دارد، جمع‌آوری شده است. کلاته عربی می‌گوید در این زمینه اسناد زیادی در دسترس نبوده، چون این عملیات از پیش تعیین شده نبوده، بنابراین تنها تعدادی از دست‌نوشته‌های رزمندگان و بعضی فایل‌های صوتی و تصویری روزهای نزدیک به عملیات وجود داشته است. کلاته عربی در این باره می‌گوید: «یک ویدئوی شش دقیقه‌ای از روز تفحص شهدا به دستمان رسید که مربوط به ۴۵ روز بعد از عملیات می‌شود و وضعیت منطقه و شهدا را نشان می‌دهد و رزمندگان در مورد آن عملیات صحبت می‌کنند. به



«عملیات عطش»
روایتگر بیست‌وچهار ساعت ایستادگی و مقاومت در برابر حمله سربازهای عراقی است. همانطور که از عنوان کتاب برمی‌آید روایت بیست‌وچهار ساعت سخت و دلهره‌آور و جانفرسای کتاب، از زبان کسانی است که در آن روز، با لب‌هایی تشنه، در حالی که یک روز بیشتر قرار بوده به مرخصی بروند، روایت می‌شود و همین خواندن کتاب را سوزناک می‌کند، به قول فردوسی داستانی است پرآب چشم

منبعی در مورد عقب‌نشینی ارتش دسترسی پیدا کردیم. من تاکنون دو کتاب مطالعه کرده‌ام که در این زمینه نوشته شده، (کتاب «روزهای آخر»، نوشته احمد دهقان و «هفت روز آخر»، نوشته محمدرضا بایرامی) هر دو نویسنده آن موقع سرباز بودند و روایت خود را به عنوان سرباز از آن ماجرا نوشته‌اند. اما برای کسب اطلاعات بیشتر در رابطه با این اتفاق به سراغ اسناد و مدارک دیگر رفتیم، در این زمینه به کتابی دسترسی پیدا کردم که مربوط به خاطرات یکی از فرماندهان ارشد لشکر ۲۱ حمزه سیدالشهدا است که در بخشی از خاطرات خود به این موضوع اشاره کرده است. درواقع برای بیان این اتفاق، پژوهش‌ها را در کنار مصاحبه‌ها قرار دادم، زیرا روایت‌هایی که برخی رزمندگان از عقب‌نشینی ارتش عنوان می‌کردند، همراه با غلو بود و برای روایت این موضوع باید با ارتشی‌ها هم مصاحبه می‌کردم و کتاب امیرعلی رزمی این سند را در اختیار من قرار داد تا بتوانم از آن روایت‌ها استفاده کنم و درواقع منطقی برای روایت‌ها شکل گرفت.»

کتاب «عملیات عطش» برعکس بسیاری از کتاب‌های مشابه، صرفاً جنگ را روایت نمی‌کند، شرح انسانیت و خاطرات آدم‌های معمولی از جنگ است. جواد کلاته‌عربی درباره انگیزه‌اش از نگارش این کتاب می‌گوید: «اگر از من سوال شود که انگیزه‌ام از نگارش این اثر چه بوده؟ می‌گویم سعی کردم با وسواس و دغدغه‌هایی که در حوزه مستندنگاری دارم، چیزی بنویسم که به لحاظ فرمی شبیه قصه‌گویی باشد، اما محتوا کاملاً مستند باشد؛ یعنی حالت‌ها و جزئیاتی را که در کتاب آمده از زبان راوی‌ها بنویسم و در کتاب نقل کنم. به همین دلیل بعد از اینکه با خیلی از افراد مصاحبه کردم، چندماه ارتباط تلفنی و جلسات حضوری داشتم تا به جزئیات آنچه در مصاحبه‌ها نقل نشده، پی ببرم.»

خواندن سطرهای پایانی «عملیات عطش» به مانند پایان عملیات تنگه ابوقریب است: اگر نیروهای گردان عمار در شب بیستم تیر، جلوی عراقی‌ها نمی‌ایستادند، لشکر زرهی دشمن به راحتی می‌توانست تارودخانه کرخه و پل نادری جلو بیاید. چون هیچ نیروی بازدارنده‌ای جلویش نبود. این گردان با ۶۰ شهید و ۱۰۰ مجروح آخرین عملیات روزهای جنگ هشت ساله، انجام داد. همان شبی که گروهان باهنر در دشت با عراقی‌ها درگیر شد، گردان حبیب در قالب یک گروهان به فرماندهی سیدسجاد هاشمیان به طرف عین خوش اعزام شد و صبح روز بعد خود را به پادگان لشکر ۲۱ حمزه رساند. گروهان بهشتی از گردان عمار هم در سهراب ابوقریب- عین خوش مستقر شد که در صورت پیشروی عراقی‌ها از دو جناح عین خوش و ابوقریب، آخرین خط پدافندی نیروهای مسلح ایران در برابر دشمن باشد. اما مقاومت گروهان‌های باهنر و رجایی در دشت و تنگه ابوقریب، باعث شد عراقی‌ها از ادامه پیشروی به طرف کرخه، تصرف بخش بزرگی از خاک خوزستان و نزدیک شدن به اندیمشک، منصرف شوند.

همین «پایان» است که خواندن کتاب «عملیات عطش» را مهم می‌انگارد؛ چراکه بخش مهمی از تاریخ جنگ هشت‌ساله‌ای است که نه تنها در آن مقاومت سربازهای ایرانی است، که در آن، مساله انسانیت در جنگ نقش پررنگی ایفا می‌کند: اینکه جنگ می‌تواند انسان را از انسانیت دور کند، اما برای سربازهای تنگه ابوقریب، جنگ فقط با شلیک و گشتن نبود که معنا پیدا می‌کرد، آنها تصویری از انسانیت را برای نسل‌های بعد به جای گذاشتند.